

فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال چهاردهم، شماره پنجاه و چهارم، تابستان ۱۴۰۳
مقاله پژوهشی، صفحات ۷۷-۱۰۰

از اقتدار تا انزوا: تحلیلی بر زندگی و عملکرد عبدالحسین خان سالارالملک گروسی در تحولات دوره قاجار

محمد مریوانی^۱

چکیده

عبدالحسین خان سالارالملک گروسی (متوفای ۱۳۱۳ش)، فرزند حسنعلی خان امیرنظام گروسی، از رجال برجسته نظامی و سیاسی گروس و کردستان در اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی بود. وی در جوانی به حکومت گروس و فرماندهی فوج محلی رسید و در دوره‌ای طولانی، در عرصه‌های نظامی و اداری منطقه ایفای نقش کرد. با این حال، تحولات سیاسی و اجتماعی ناشی از انقلاب مشروطه و تمرکز قدرت در حکومت مرکزی، ساختار سنتی قدرت محلی را دگرگون ساخت و جایگاه وی را متزلزل کرد. مسئله اصلی پژوهش آن است که عملکرد و نقش عبدالحسین خان سالارالملک گروسی در تحولات سیاسی و نظامی منطقه گروس و کردستان چه جایگاهی داشته و چه عواملی سبب افول تدریجی اقتدار او و کناره‌گیری‌اش از عرصه سیاست شده‌است؟ این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع دست‌اول قاجاری، آثار محلی و اسناد تاریخی، به بررسی اقدامات سالارالملک در دو دوره پیش و پس از مشروطه می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که هرچند وی در آغاز با اتکا بر اقتدار ایلی و میراث پدر، نفوذ گسترده‌ای در گروس و کردستان داشت، اما با تغییر مناسبات سیاسی کشور، قدرت او در برابر ساختار متمرکز حکومتی رو به زوال نهاد. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که زندگی سیاسی سالارالملک نمونه‌ای گویا از گذار تدریجی از نظام ایلی و محلی به نظام متمرکز حکمرانی در آغاز قرن چهاردهم هجری خورشیدی است.

کلیدواژه‌ها: امیرنظام گروسی، بیجار، عبدالحسین خان سالارالملک گروسی، کردستان، گروس، مشروطه.

۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. M.marivani1355@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۰۳/۰۷/۱۴

تاریخ دریافت: ۰۳/۰۴/۰۶

From Power to Isolation: An Analysis of the Life and Career of Abdolhossein Khan Salar-al-Molk Garrusi in the Transformations of the Qajar Era

Mohammad Marivani¹

Abstract

Abdolhossein Khan Salar-al-Molk Garrusi (d. 1313 SH), son of Hassan Ali Khan Amir Nezam Garrusi, was one of the prominent military and political figures of Garrus and Kurdistan during the late Qajar and early Pahlavi periods. In his youth, he was appointed governor of Garrus and commander of the local regiment, and for many years played a significant role in the region's military and administrative affairs. However, the political and social changes brought about by the Constitutional Revolution and the centralization of power under the central government transformed the traditional structure of local authority and undermined his position. The main question of this study is: What role did Abdolhossein Khan Salar-al-Molk Garrusi play in the political and military developments of Garrus and Kurdistan, and what factors led to the gradual decline of his authority and withdrawal from politics? Using a descriptive-analytical method based on primary Qajar sources, local writings, and historical documents, this research examines his actions before and after the Constitutional Revolution. Findings indicate that although Salar-al-Molk initially maintained broad influence in Garrus and Kurdistan through tribal power and his father's legacy, his authority waned as national political structures shifted toward centralization. The study concludes that his political life represents a vivid example of the gradual transition from a tribal and local system of power to a centralized model of governance at the dawn of the 14th century.

Keywords: Amir Nezam Garrusi, Bijar, Abdolhossein Khan Salar-al-Molk Garrusi, Kurdistan, Garrus, Constitutional Revolution.

1. M.A. in History of Islamic Iran, University of Urmia, Urmia, Iran.
m.marivani1355@gmail.com

درآمد

محدوده جغرافیایی شهرستان کنونی بیجار در شرق استان کردستان در دوره قاجار گروس نام داشت. مرکز ولایت گروس شهر بیجار بود که حاکمان و بزرگان منطقه در آن زندگی می‌کردند. از صفویه تا اواخر دوره قاجار حاکمان این منطقه از میان خوانین بزرگ طایفه کبودوند گروس انتخاب می‌شدند و بزرگان این طایفه، نسل اندر نسل حکومت گروس را در دست داشتند. گروس در دوره قاجار به اوج قدرت و شهرت دست یافت و شخصیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی متعددی را به ایران تقدیم کرد که یکی از این افراد، عبدالحسین خان سالارالملک گروسی بود. وی از طایفه کبودوند گروس و فرزند حسنعلی خان امیرنظام گروسی بود که سال‌های زیادی را به عنوان حاکم گروس و ریاست فوج گروس به منطقه و کشور خدمت کرد.

این پژوهش با دو سؤال مهم روبه‌رو است: آیا جایگاه و عملکرد عبدالحسین خان گروسی در دوره حیات پدر و بعد از آن متفاوت بود؟ چه عواملی منجر شد که عبدالحسین خان گروسی بعد از انقلاب مشروطه جایگاه خود را از دست دهد؟ با توجه به این‌که در این زمینه تحقیق جامعی صورت نگرفته؛ این مقاله بر آن است تا ضمن توجه به زندگی شخصی و سیاسی عبدالحسین خان گروسی، به بررسی عملکرد ایشان نیز پرداخته و نقش وی را در برخورد با حوادث و وقایع بزرگ کشور و منطقه مورد توجه قرار دهد.

پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه موضوع، گفتنی است که تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است؛ البته در کتاب *زندگی‌نامه سیاسی اجتماعی حسنعلی خان امیرنظام گروسی*، تألیف بسناس (۱۳۸۰ش)، سالارالملک به‌عنوان فرزند امیرنظام گروسی به اختصار و به شکلی کلی معرفی شده است. در کتاب *حدیقه ناصریه و مرآت الظفر* تألیف وقایع نگار کردستانی (۱۳۸۱ش)، بخشی از اقدامات و خدمات سالارالملک گروسی در سال‌های حکمرانی کردستان و کرمانشاه ذکر شده است. علاوه بر موارد مذکور، مریوانی (۱۳۸۲ش) در کتاب *بیجار در گذر زمان*، در بخش دوم کتاب که تحت عنوان

حکمرانان گروس از صفویه تا قاجار است، وقایعی از سال‌های حکومت سالارالملک در کردستان و گروس را شرح داده است. ضمناً میروانی (۱۳۹۱ش) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود تحت عنوان «خانندان حکومتگر گروس» به ذکر گوشه‌ای از اقدامات و عملکرد سالارالملک در حکومت گروس و کردستان نیز پرداخته است، اما عملکرد و شخصیت سالارالملک را از ابعاد مختلف مورد توجه قرار نداده است. بنابراین مقاله حاضر در این خصوص نوشته‌ای بدیع و مفصل است که در آن از منابع اصلی دوره قاجار استفاده شده و در تلاش است تا نقش‌آفرینی او را در وقایع و رویدادهای ملی و منطقه‌ای مورد کنکاش قرار دهد.

عبدالحسین خان سالارالملک گروسی از تولد تا استقبال از ناصرالدین شاه

عبدالحسین خان فرزند حسنعلی خان امیرنظام گروسی از ازدواج دوم او با نیره السلطنه از خاندان صدر نوری در سال ۱۲۹۲/۱۲۵۳ش متولد شد. بعد از پایان تحصیلات مقدماتی، تحصیلات عالی خود را زیر نظر مسیو لامپر در تهران دنبال کرد و موفق به کسب معلومات زیادی در زبان و فرهنگ فرانسه شد (چرچیل، ۱۳۶۹، ص. ۹۰-۸۹). در ربیع الاول ۱۲۹۹ در سن ۷ سالگی به نشان سرهنگی مفتخر شد (روزنامه ایران، ج. ۳، ص. ۱۹۱۷) و در ۲۰ رجب ۱۲۹۹ از طرف خسروخان، برادر حسنعلی خان، که فردی نظامی بود به‌عنوان نایب الحکومه گروس برگزیده شد (همان، ص. ۱۹۶۵). وی از این زمان که هنوز یک کودک بیش نبود وارد سیاست و حکومت شد، اما به دلیل کم‌تجربگی خیلی زود از حکومت معزول شد و علی‌رضاخان گروسی بر جای وی نشست.

عبدالحسین خان در اوایل سال ۱۳۰۱ برای بار دوم به حکومت گروس رسید. در آن زمان، مرض ذوسنطاریا (اسهال خونی) در میان اهالی بروز کرد ولی با تلاش پزشکان و اقدامات حکومت مردم شفا یافتند (همان، ص. ۲۱۶۴). البته باید متذکر شد که در آن هنگام حکومت گروس به‌نام حسنعلی خان بود، اما چون او حکومت ارومیه و بسیاری از مناطق آذربایجان را نیز بر عهده داشت، بنابراین حکومت گروس را به فرزندش، عبدالحسین خان سپرد و دستور داد تا فردی توانمند نیابت او را عهده‌دار گردد. از این‌رو عبدالحسین خان، لطفعلی خان گروسی را نایب الحکومه خود قرار داد. سپس با کمک او



امنیت و آرامش را در گروس برقرار کرد و پنج دسته از فوج گروس را به ریاست عزت الله بیگ یاور به سمت مهاباد حرکت داد (همان، ص. ۲۲۰۸). با رفتن لطفعلی خان همراه با فوج گروس به مهاباد، عبدالحسین خان، قاسم خان برادر علی رضاخان را نایب الحکومه خود قرار داد. اما از آنجا که حسنعلی خان بیشتر به تحصیل فرزندش علاقه نشان می‌داد و امیدوار بود تا او به درجات عالیه علمی برسد؛ در اواخر سال ۱۳۰۲ او را عزل و سرهنگ علی نقی خان گروسی را جانشین وی کرد (همان، ص. ۲۳۴۰).

به نظر می‌رسد که عبدالحسین خان پس از معزول شدن از حکومت گروس، به پیشنهاد پدر جهت تحصیل علوم، راهی تهران شد و چندین سال در تهران به کسب علم پرداخته است؛ اما اینکه تحصیل وی در این زمان دقیقاً چند سال به طول انجامید، بر ما مشخص نیست. با این اوصاف، پر واضح است که بنا به تلگراف ارسالی امیرنظام از تبریز به گروس، عبدالحسین خان در رمضان ۱۳۰۴ در گروس حضور داشته و به نجف قلی بیگ میرآخور دستور می‌دهد تا اسباب و بارهای میرزا محمدعلی خان غفاری کاشانی که در حال عبور از خاک گروس به سوی کاشان بوده‌است را ضبط کند. از این رو اسباب و بارهای او به دلیل خریداری آنها از مالیات دیوانی، در روستای خوشمقام گروس ضبط و به همراه رحمت الله خان فرزند محمدعلی خان غفاری روانه بیجار شد؛ تا اینکه محمدعلی خان در تبریز مالیات‌های دیوانی خود را تسویه و سالارالملک نیز رحمت الله خان و بارهای توقیف شده را آزاد کرد (غفاری، ۱۳۶۱، ص. ۲۶۹-۲۶۶). با توجه به متن فوق، این گونه برمی‌آید که عبدالحسین خان در سال ۱۳۰۴ حکومت گروس را بر عهده داشته است، اما مشخص نیست که در این مقطع تا چه زمانی عهده دار این مسئولیت بوده‌است. جدای از حکومت گروس که هر از چند گاهی به عبدالحسین خان سپرده می‌شد، احتمالاً از سال ۱۳۰۶ ریاست افواج گروس نیز به عبدالحسین خان سپرده شده باشد؛ چرا که در سال ۱۳۰۷ هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اروپا، افواج گروس به سرپرستی عبدالحسین خان به تبریز فراخوانده شدند تا در روز ورود ناصرالدین شاه به تبریز، مشق نمایند. حتی پس از این واقعه، فوج گروس به همراه عبدالحسین خان مدتی را در تبریز اقامت گزیدند (غلامی، ۱۳۸۰، ص. ۲۵).

نیابت حکومت کردستان و کرمانشاهان

در جمادی الاول ۱۳۰۹ امیرنظام گروسی به حکومت کردستان، کرمانشاه و افشار صائین قلعه منصوب شد. در سال ۱۳۱۰ هنگامی که عبدالحسین خان در تهران مشغول به تحصیل بود، پدرش او را به کردستان احضار و دختر ابوالقاسم خان پسر محمد علی خان سقزی که از زینده خانم عموزاده امیرنظام بود به عقد ازدواج او در آورد (سنندجی، ۱۳۷۵، ص. ۴۰۵-۴۰۶). با توجه به مطلب فوق که سنندجی در کتاب *تحفه ناصری* آورده است؛ ظاهراً عبدالحسین خان چندی بعد از استقبال از ناصرالدین شاه در تبریز، مجدداً راهی تهران می‌شود؛ تا اینکه در اوایل سال ۱۳۱۰ دوباره توسط پدر به کردستان فرا خوانده شد. حسنعلی خان پس از استقرار امنیت و آرامش در کردستان، نیابت حکومت کردستان را به عبدالحسین خان سپرد (همان، ص. ۴۰۶) و خود جهت انتظام امورات کرمانشاهان، روانه آنجا شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۲۸-۲۲۷).

وقایع نگار کردستانی در ذیل وقایع سال ۱۳۱۰ در باب شخصیت عبدالحسین خان آورده است: «این عبدالحسین خان امیرتومان اکنون قریب ۲۰ سال مراحل زندگی را طی کرده و دارای کمالات صوری و معنوی است. هوش و ذكاء ایشان به درجه کمال است، در زبان فرانسه و علم جغرافی و علوم عربی مهارتی تا به نهایت دارد و در این ابتدای جوانی وجود خودش را قابل هرگونه ترقیات نموده است» (همان، ص. ۲۴۶). هر چند به نظر می‌رسد که تعریف و تمجید وقایع نگار کردستانی از عبدالحسین خان ناشی از ارادت ویژه وی به امیرنظام گروسی باشد اما در عین حال عبدالحسین خان در این ایام، جوانی تحصیل کرده، مغرور و مورد اطمینان پدر بوده است؛ به گونه‌ای که امیرنظام هنگامی که راهی کرمانشاهان شد، نیابت حکومت کردستان را به ریش سفیدی علیقلی خان به عبدالحسین خان سپرد و مشیر دیوان را نیز به پیشکاری او در ایالت کردستان منصوب کرد؛ اما در خصوص کردار و رفتار عبدالحسین خان در آن دوره، سنندجی (۱۳۷۵، ص. ۴۰۶) می‌نویسد: «سالار الملک بسیار با جربرزه و با هنر و جوهر ذاتی خاص و لیکن خیلی جوان و کم تجربه و خودبین و با نخوت و جبروت و فی الحقیقه نقیض پدر بزرگوارش بود». با عنایت به خصوصیات که سنندجی از او نام می‌برد، عبدالحسین

خان هنگامی که حاکم کردستان و گروس بود، به علت غرور جوانی و بی‌تجربگی با مشیر دیوان، پیشکار خود که امیرنظام تعیین کرده بود بنای خصومت نهاد؛ از این‌رو امیرنظام با ورود به کردستان، عبدالحسین خان را معزول و نیابت حکومت کردستان را به علیخان پسر قاسم خان -والی کرمان که از منسوبان خود بود- واگذار کرد. عبدالحسین خان نیز همراه با امیرنظام راهی گروس (همان، ص. ۴۰۷) و در آخر ذی‌قعدة ۱۳۱۰ وارد بیجار، مرکز دارالحکومه گروس شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۰۰-۲۹۷). وقایع نگار کردستانی در این باره آورده است: «چون عبدالحسین خان امیرتومان از نیابت حکومت کردستان به دلایلی چند دلگیر و به بهانه ناخوشی از حکومت کردستان استعفا کرد و به تهران روان شد، امیرنظام، علیخان را به حکومت کردستان فرستاد» (همان، ص. ۳۰۹). در خصوص عزل عبدالحسین خان توسط پدر، وقایع نگار مطلبی ذکر نکرده و به جای عزل از کلمه استعفاء از حکومت کردستان به دلیل دلگیری و بیماری استفاده کرده است. تصور می‌شود وقایع نگار باز هم بنا به ارادتی که به امیرنظام داشته است، ذکری از برکناری عبدالحسین خان توسط پدر به میان نیاورده تا از احترام و بزرگی این خاندان کاسته نشود. اما حسنعلی خان با معزول کردن پسرش، به همگان، از جمله؛ به نواب حکومت و رؤسای ادارات ثابت کرد که هر کس در انجام امورات ایالت کوتاهی کند و یا در اجرای دستورات وی تمرد کند، بدون هیچ اغماضی، برکنار و تنبیه خواهند شد، خواه این فرد پسرش یا هر شخص دیگری باشد.

عبدالحسین خان پس از برکناری از حکومت کردستان، به تهران رفت، پس از مدتی اقامت در آنجا، از سوی دولت به منصب امیرتومانی منصوب شد. سپس توسط امیرنظام به کرمانشاه فراخوانده شد و او در هجدهم شوال ۱۳۱۱ وارد کرمانشاه شد و امیرنظام حکومت کرمانشاهان را به وی سپرد و خود در چهارم ذیحجه راهی کردستان شد (همان، ص. ۳۱۰). چند ماه از حکومت عبدالحسین خان در کرمانشاهان نگذشته بود که اهالی کرمانشاه از سوء رفتار او شکایت کردند، امیرنظام هر چه در نامه‌هایش او را نصیحت کرد، نتیجه نداد؛ به ناچار اهالی کرمانشاهان از امیرنظام مأیوس و به تهران شکایت کردند که ناصرالدین شاه تلگرافاً امیرنظام را به رفتن به کرمانشاه مجبور کرد.

چون اهالی کرمانشاه از رفتار عبدالحسین خان اظهار ناخشنودی کردند، امیرنظام او را از نیابت حکومت کرمانشاهان عزل کرد. عبدالحسین خان به فرمان پدر مجدداً نایب الحکومه کردستان شد. طولی نکشید که به اقتضای جوانی، تعلیمات پدرانه را گوش نکرد و ترتیبات اداری را که امیرنظام در کردستان به وجود آورده بود، بر هم زد و بعضی گماشتگان پدر را از سمت خود برداشته و اشخاص دیگر به جای آنان گماشت و مجدداً با مشیر دیوان بنای دشمنی نهاد (سنندجی، ۱۳۷۵، ص. ۴۰۷). عبدالحسین خان با اتباع عثمانی و همچنین شهیندر (کنسول) عثمانی نیز درگیر شد و آنقدر دستورات نادرست صادر کرد که موجب از میان رفتن امنیت از کردستان شد و عده‌ای بنای شرارت نهادند (همان، ص. ۴۰۸-۴۰۷).

اقدامات نسنجیده عبدالحسین خان در حکومت‌های کردستان و کرمانشاهان که برگرفته از جوانی و کم‌تجربگی وی بود، موجبات نارضایتی اهالی را فراهم آورد و امنیت و آرامش این مناطق را به خطر انداخت. در واقع اگر تدابیر مناسب و واکنش‌های سریع از سوی امیرنظام صورت نمی‌گرفت؛ چه بسا که دولت مرکزی در این مناطق دچار شورش‌های بزرگی می‌شد.

در اواخر صفر ۱۳۱۲ حکومت کرمانشاهان از ولایات تحت حاکمیت امیرنظام خارج و حکومت آنجا به زین العابدین خان حسام الملک سپرده شد. امیرنظام نیز از این اقدام دولت آزرده شد و از حکومت کردستان نیز استعفاء داد. استعفای وی مورد پذیرش قرار گرفت و در هفتم ربیع الثانی ۱۳۱۲ همراه با عبدالحسین خان راهی گروس شدند (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۱۱).

حکومت ولایت ثلاث

عبدالحسین خان پس از مراجعه به بیجار، مدتی را در گروس سپری کرد اما چون ریاست فوج گروس را بر عهده داشت و در این هنگام اوضاع کردستان نیز چندان مساعد نبود، لذا از طرف صدراعظم ماموریت یافت تا با فوج گروس به مقابله با عباس خان چناری بپردازد و او را تنبیه کند. با توجه به این امر، وی راهی سرحدات کردستان و همدان شد و مدت‌ها به تعقیب عباس خان چناری و همراهانش پرداخت؛ در این بین

تعداد زیادی از آنان را دستگیر کرد؛ تا اینکه عباس خان به خاک خمسه (زنجان) فرار کرد و چون عبدالحسین خان ماموریت تعقیب وی را در خاک خمسه نداشت، از تعقیب او دست کشید و به ناچار همراه با فوج گروس وارد شهر همدان شد (افشار، ۱۳۷۳، ص. ۵۱۵-۵۰۳).

مصادف با این ایام (در ۲۶ رمضان ۱۳۱۲)، امیرنظام گروسی به حکومت کرمانشاهان، ایالت مرکزیه (همدان و اسدآباد) و سایر ولایات از جمله ولایت ثلاث (تویسرکان، ملایر و نهاوند) منصوب شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۱۹). در این هنگام عبدالحسین خان که با فوج گروس در همدان مستقر بود، در آنجا توقف کرد تا اینکه امیرنظام در ۱۶ شوال ۱۳۱۲ وارد همدان شد و عبدالحسین خان جهت انجام خدمت جدید به حضور پدر رسید (افشار، ۱۳۷۳، ص. ۵۱۵). امیرنظام در مدت کوتاهی امنیت را به همدان و ولایات مجاور برگرداند. سپس حکومت ولایات ثلاث (تویسرکان، ملایر و نهاوند) را به عبدالحسین خان واگذار کرد و خود راهی کرمانشاه شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۳۷). وقایع نگار کردستانی (ص. ۳۳۷) درباره حکومت عبدالحسین خان در ولایات ثلاث چنین آورده است: «الحق عبدالحسین خان به خوبی از عهده نظم این ولایات برآمد و به دفع اشرار و وصول و ایصال مالیات دیوانی آنها برآمد و حکومت را به نیک نامی به انجام رسانیدند». هر چند ممکن است بازم وقایع نگار کردستانی در این خصوص اغراق کرده باشد، اما پیداست عبدالحسین خان با الهام از تجربیات سابقش، از عهده کار برآمده و اقداماتش این بار منجر به اعتراض مردم و بزرگان ولایات تحت امرش نشده است.

عبدالحسین خان و حکومت دوباره کردستان

در ششم ربیع الثانی ۱۳۱۴ امیرنظام برای بار دوم به حکومت کردستان منصوب و در هفدهم ربیع الثانی وارد کردستان شد (مردوخ، ۱۳۵۳، ج. ۲، ص. ۲۲۹). وی دو ماه بعد، عبدالحسین خان را که حکومت ولایات ثلاث را بر عهده داشت به کردستان احضار کرد و بار دیگر حکومت کردستان را به او واگذار کرد. وی نیز در ششم رجب وارد شهر سنندج شد و امیرنظام خود راهی کرمانشاه شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۴۷-).

۳۴۶). عبدالحسین خان بلافاصله رسیدگی به امورات ولایت را آغاز کرد و امان الله خان وکیل را که رئیس دیوان خانه عدلیه بود مامور اجرای احکام قرار داد. این اقدام عبدالحسین خان مخالف نظر بعضی از بزرگان ولایت بود؛ لذا از کردار و رفتار وی به امیرنظام شکایت کردند. در همین روزها از طرف مظفرالدین شاه به پاس اقدامات عبدالحسین خان در اداره امور کردستان، لقب سالارالملکی جهت وی صادر شد. چندی طول نکشید که امیرنظام به پیشکاری آذربایجان منصوب شد. وی در ۱۷ شوال ۱۳۱۴ وارد سنندج شد و پس از دو روز توقف در سنندج، تغییرات زیادی را در ارکان حکومت سالارالملک ایجاد کرد؛ به طوری که هرکس را که سالارالملک نصب کرده بود، امیرنظام عزل کرد و هر آن کس را که سالارالملک عزل کرده بود، او بر جای سابق خود گماشت و نسبت به فرزندش بی‌اعتنایی و او را تحقیر کرد (همان، ص. ۳۴۷).

وقایع نگار کردستانی (۱۳۸۱، ص. ۳۴۸-۳۴۷) می‌نویسد: «این تغییر و تبدیل و شکست رونق بازار حکمرانی سالارالملک به خوبی جلوه نکرده و قدری طول دارد که سوء ظن مردم برطرف شود زیرا سالارالملک در حکمرانی و سطوت معتقد به عدالت میان اهل ولایت و دفاع از اموال ضعفا و فقرا بود. دیگر تقصیری نداشت و هر کس هر چه درباره ایشان به حضور امیرنظام عرض کرده بود، خلاف محض بوده». در این خصوص وقایع نگار کردستانی تقصیری را متوجه سالارالملک نمی‌داند و معتقد است که خبرهایی که به امیرنظام رسیده است خلاف واقع بوده و عبدالحسین خان در این زمان در کمال دقت و به شایستگی مشغول به اداره امور کردستان بوده است. بدون شک این اولین بار است که وقایع نگار، امیرنظام را در انجام اموری مورد ستایش قرار نمی‌دهد و فقط کار انجام شده توسط او را ناشی از مجرب بودن ایشان و حمل بر حقانیت او می‌داند (همان، ص. ۳۴۷).

امیرنظام پس از این‌که تغییر و تحولاتی را در کارگزاران کردستان انجام داد، از فرزندش سالارالملک دلجویی به عمل آورد و میرزا یوسف خان مشیردیوان را به پیشکاری وی گماشت و در ۲۵ شوال از راه بیجار عازم آذربایجان شد (همان، ص. ۳۴۸). در ذیقعد ۱۳۱۵ نشریه تربیت (۱۳۷۶، ج. ۱، ص. ۲۵۱) در مورد حکمرانی



سالار الملک، این گونه آورده است: «از جناب جلالت مآب اجل اکرم سالار الملک حکمران کردستان دام اقباله العالی، هرچه در امور حکمرانی کفایت و کاردانی دیده شود قریب نیست و از قبیل آن است که مشک بیوید و گل بروید؛ هر چه هنر و دانش است در آن پیکر نامور، حکم طبیعت ثانی پیدا کرده و چون آن جناب حل مشکلات مهام نماید بدان ماند که شاخ سمن، سمن آورد».

در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ چهار سارق از اتباع عثمانی با پنج نفر کردستانی که در خانه‌های اعیان مشغول به کار بودند، همدست شده و مبلغ زیادی از اموال مردم را در سندوق دزدیده و آن‌چنان در سرقت مهارت یافته بودند که در شب‌های زمستانی برای این‌که رد و صدای پای آنها در کوچه و خانه‌ها دیده و شنیده نشود به جای کفش، چند جفت جوراب پوشیده، به دزدی می‌رفتند. به همین علت نگهبانان و نظامیان شهر با همه تأکیدات سالارالملک از به دست آوردن سارقین و پیدا کردن نشانه‌های اموال مسروقه، عاجز و هر روز جمعی از صاحبان اموال مسروقه شکایت می‌کردند. سالار الملک، یکصد نفر از صاحب منصبان و سربازان فوج گروس را در سندوق حاضر کرد و آنها را با لباس مخصوص و اسلحه مناسب به حفظ و حراست از شهر گماشت و آنان نیز دسته دسته، شب و روز در محلات و کوچه‌ها به نگهبانی و جستجوی سارقین و اموال مسروقه اقدام کردند، تا این‌که سارقین را پس از مدتی دستگیر کردند. سپس تمام اموال مسروقه را که در آن مدت دو سال سرقت کرده بودند از آنها پس گرفته شد و به صاحبانش عودت شد. با دستگیری سارقان و حضور صاحب منصبان و سربازان گروس در سندوق، امنیت در شهر برقرار شد (همان، ج. ۱، ص. ۴۳۴-۴۳۳). توجه به نوشته‌های نشریه تربیت، این مسئله را نمایان می‌کند که عبدالحسین خان در سال ۱۳۱۵ در امر حکومت کردستان تبدیل به یک حاکم کارآزموده و مقتدر شده بود. وی در این هنگام به نوعی از زیر سایه پدر خارج شده و به صورت مستقل و به دور از او در کردستان حکمرانی می‌کرد.

تنبیه اشرار اورامان و مریوان

ایلات مریوان و اورامان به علت قرار گرفتن در مناطق کوهستانی و صعب العبور و به

دلیل عدم دسترسی آسان دولت به آنان، هر از گاهی طغیان کرده و از اوامر حکومت مرکزی سرپیچی می‌کردند. ایلات مذکور با عصیان خود، منطقه را ناامن و مردم بی‌پناه را آواره و حکومت مرکزی را نیز با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌کردند. فرهاد میرزا معتمدالدوله قاجار که از سال ۱۲۸۴ تا سال ۱۲۹۰ حکمرانی کردستان را برعهده داشت، اشرار اورامان و مریوان را تنبیه و آنها را مطیع حکومت مرکزی گرداند (وقایع نگارکردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۱۵۰-۱۴۲). بعد از معتمدالدوله، به مرور زمان، رؤسای اورامان با تعدادی از بزرگان مریوان همراه شدند و دست تعرض و تجاوز بر رعایا و سکنه اطراف و اکناف دراز کرده و طغیان کردند، تا اینکه در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، بر حسب تقاضای امیرنظام، اردویی مرکب از افواج قزوین، نهاوند و گروس برای تنبیه ایلات اورامان و مریوان مأمور شدند.

سالار الملک، نیروها را در اوایل بهار سال ۱۳۱۵ از سنندج حرکت داد و به سمت اورامان و مریوان فرستاد. چون قبل از حرکت اردو بر همه راه‌ها و اماکن آن حدود شناخت کامل کسب کرده بود با تدابیر مناسب، راه فرار را بر متمرکبین مسدود کرد و آنها ناچار شدند که به وی متوسل شوند. وی نیز بنا بر شفاعت جمعی از معتبرین و مشایخ داخل و خارج کردستان از مجازات آنها صرف‌نظر و معین کرد که هر چند وقت یک بار، جمعی از رؤسای اورامان و مریوان در سنندج ساکن باشند. ایلات و روسای اورامان و مریوان به این علت که همیشه جمعی از آنها در سنندج مقیم‌اند؛ مدت‌ها دست از طغیان کشیده و مردم منطقه از تعرض آنان در امان ماندند (نشریه تربیت، ۱۳۷۶، ج. ۱، ص. ۲۵۲-۲۵۱). حرکت سالارالملک در سرکوب ایلات و روسای سرکش اورامان و مریوان و تنبیه آنان بیانگر اقتدار و تجربه او در آخرین سال‌های حکومتش در کردستان است. در ضمن ساکن کردن جمعی از آنان در سنندج نیز از اقدامات هوشمندانه‌ای بود که توسط وی انجام شد و تا هنگامی که وی در حکومت کردستان برقرار بود مانع از شورش ایلات شد.

اختلاف با کنسولگری عثمانی در سنندج

دولت عثمانی بنا به روابطی که با حکومت قاجار داشت و از آنجا که همسایه غربی

ایران محسوب می‌شد در شهرهای مهم غرب ایران جهت حفاظت از منافع خود و اتباع متبوعش اقدام به ایجاد کنسولگری یا «شهبندرخانه» کرد، که از آن جمله کنسولگری در شهر سنندج بود. معمولاً رؤسای این کنسولگری‌ها که در آن زمان به آن «باش شهبندر» می‌گفتند توجه چندانی به حکمران و قوانین حکومتی نداشتند؛ همین امر باعث شرارت اتباع دولت عثمانی و اختلاف و درگیری بین شهبندر (کنسول) و حاکم شهر می‌شد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱، ص. ۳۱۰؛ سنندجی، ۱۳۷۵، ص. ۴۱۸).

در اواخر سال ۱۳۱۵ عبدالحسین خان با کنسولگری دولت عثمانی دچار اختلاف شد، از این رو به دستور کنسول عثمانی، اتباع خارجی در شهر به شرارت پرداختند. کار بر اهالی دشوار شد؛ به طوری که اتباع خارجی در میان بازار مردم را مورد آزار قرار دادند. آنها به خانه بعضی تجار و یا اشخاص ثروتمند وارد شده و به زور مبالغی را از آنها اخاذی می‌کردند. سالارالملک به شدت در مقابل آنان ایستادگی کرد، مأمور و اتباع عثمانی هر هفته از او به سفارت شکایت می‌کردند. در آن زمان امیرنظام از پیشکاری آذربایجان استعفا داد و به تهران احضار شد و همین عامل باعث شکست سالارالملک نیز شد و شهبندر به کرار از او شکایت کرد؛ تا اینکه سالارالملک در ربیع الاول ۱۳۱۶ از حکومت کردستان معزول و روانه گروس شد (سنندجی، ۱۳۷۵، ص. ۴۱۸). سنندجی تاریخ معزول شدن سالارالملک را ربیع الاول ۱۳۱۶ ذکر می‌کند، در حالی که مردوخ (۱۳۵۳، ج. ۲، ص. ۲۲۹-۲۲۸) تاریخ عزل او را جمادی الثانی ۱۳۱۶ نوشته و در جایی دیگر آورده است که: «بعد از حرکت سالارالملک از کردستان به سمت گروس در ۴ شوال ۱۳۱۶ تلگراف حکومت میرزا محمود خان احتشام السلطنه به سنندج نیز رسید».

در خصوص تاریخ دقیق عزل سالارالملک از حکومت کردستان لازم است بدانیم که وی بعد از استعفای امیرنظام از پیشکاری آذربایجان معزول شد و این در حالی است که امیرنظام در جمادی الثانی ۱۳۱۶ هنوز پیشکار ولیعهد بوده‌است و در رفع بحران گرانی نان در آذربایجان که در جمادی الثانی ۱۳۱۶ به وقوع پیوست، وی نقش مهمی را ایفا کرد (یغمایی، ۱۳۴۷، ص. ۶۱۸). با توجه به این امر، عزل سالارالملک نیز به بعد از جمادی الثانی ۱۳۱۶ برمی‌گردد و احتمالاً تاریخی که مردوخ به‌عنوان زمان ترک سنندج توسط او



نام می‌برد (۴ شوال ۱۳۱۶) نزدیک‌ترین گزینه از لحاظ تاریخی به زمان عزل سالارالملک از حکومت کردستان است. اما در موضوع درگیری سالارالملک با کنسولگری دولت عثمانی و اتباع آنها در سنندج پر واضح است که سالارالملک خبط و خطایی نکرده و فقط از منافع مردم و حکومت کردستان دفاع کرده است، اما چون اقدامات وی تنش‌هایی را در کردستان ایجاد کرد و همچنین اتباع عثمانی و سر کنسول آنها نیز شکایات متعددی را از وی به تهران ارائه دادند؛ از این رو او نیز از حکومت کردستان کنار گذاشته شد. شاید هم یکی از دلایلی که منجر به معزول شدن سالارالملک شد، استعفای امیرنظام از پیشکاری ولیعهد در آذربایجان بود. چرا که با کنار رفتن امیرنظام، سالارالملک نیز از حمایت و پشتیبانی دربار و درباریان محروم شد و مخالفان او و پدرش بلافاصله پس از کنار رفتن امیرنظام او را نیز از حکومت کردستان کنار گذاشتند.

وزارت نظمیہ

ناصرالدین شاه با توجه به سفرهایش به اروپا، تصمیم به تأسیس نظمیہ یا همان شهربانی به سبک اروپایی گرفت. از این رو از دولت اتریش برای تأسیس اداره پلیس تهران، به شکل نوین، درخواست کمک کرد (ملکی، ۱۳۷۰، ص. ۲۶۹). دولت اتریش، کنت آنتوان دمونت فورت را به شاه ایران معرفی کرد. وی در سال ۱۲۹۵ وارد ایران شد و در سال ۱۲۹۶ نظامنامه‌ای را تهیه و به ناصرالدین شاه ارائه کرد. با تصویب این نظامنامه، دیری نگذشت که اداره جلیله پلیس داراخلاقه و احتسابیہ به وزارت نظمیہ تبدیل شد و صورت و شکل تازه‌تری به خود گرفت (سیفی فمی، ۱۳۶۲، ص. ۵۷-۵۶). کنت در سال ۱۳۰۹ از ریاست نظمیہ عزل شد (همان، ص. ۹۰) و از آن هنگام تا ورود افسران سوئدی، در زمان احمدشاه قاجار و تشکیل دوباره این اداره به سبک اروپایی، ریاست نظمیہ با نظامیان ایرانی بود که در این مدت اقدامات چشمگیری از سوی آنها دیده نشد.

در سال ۱۳۱۷ هنگامی که مختارالسلطنه از وزارت نظمیہ و احتسابیہ استعفا کرد؛ وزارت نظمیہ و احتسابیہ به عبدالحسین خان سالارالملک واگذار شد (افضل الملک، ۱۳۶۱، ص. ۴۲۰). انتخاب سالارالملک به وزارت نظمیہ در سال ۱۳۱۷ فقط

توسط افضل الملک بیان شده است و منابع دیگر مانند تاریخ هفتاد ساله پلیس ایران، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ایران، تهران در گذرگاه تاریخ، نظم و نظمی در دوره قاجاریه و غیره از این واقعه ذکری به میان نیاورده اند و این منابع تاریخ وزارت وی را فقط در سال ۱۳۲۶ در دوره محمد علی شاه و قبل از استبداد صغیر ذکر کرده اند. غیر از کتاب افضل التواریخ، که حاوی مجموعه متون و اسناد دوره مظفرالدین شاه است و کاملاً منبعی قابل استناد به شمار می آید، تلگرافی نیز از شخص مظفرالدین شاه به تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۱۸/۲۰ ژوئن ۱۹۰۰، موجود است که از شهر کنترکسویل فرانسه به طهران ارسال شده است. شاه در این تلگراف متذکر می شود که در دوره وزارت نظمیّه سالارالملک، دو اتفاق ناگوار در تهران صورت گرفته که بر اثر کوتاهی شخص سالارالملک بوده است. با توجه به این امر، او را معزول کرده و از هیئت دولت در تهران می خواهد تا شخص مناسبی را که از عهده وزارت نظمیّه برآید، انتخاب نمایند و سالارالملک نیز جهت ایجاد نظم و امنیت به حکومت گروس که دچار اختلال شده است، منصوب شود (ساکما، سند ۱۱۹۳۶/۲۹۶).

با عنایت به تلگراف مظفرالدین شاه، نکاتی چند آشکار می شود؛ اول اینکه وزارت نظمیّه سالارالملک در سال ۱۳۱۷ قطعاً اتفاق افتاده است و ایشان نه در سال ۱۳۱۷ بلکه در اواخر صفر ۱۳۱۸ از وزارت نظمیّه عزل شده است. نکته دوم اینکه وی در این دوره نتوانسته است رضایت شاه را در ایجاد امنیت و آسایش مردم پایتخت فراهم کند، لذا با اینکه شاه در سفر اروپا بوده است، ولی از همان جا وی را از منصب وزارت نظمیّه عزل می کند. با اینکه مواردی چند، در خصوص ریاست نظمیّه سالارالملک آشکار شد؛ اما برای ما مشخص نشد که آغاز ریاست وی چه هنگام بوده است؛ آیا وزارت ایشان در زمانی که امیرنظام در قید حیات بودند آغاز شد یا اینکه بعد از مرگ امیرنظام در رمضان ۱۳۱۷، اتفاق افتاده است.

سالارالملک پس از وزارت نظمیّه تا انقلاب مشروطه

سالارالملک پس از این که در اواخر صفر سال ۱۳۱۸ از وزارت نظمیّه و احتسابیه معزول شد، بنا به تلگراف مظفرالدین شاه مجدداً به حکومت گروس منصوب (ساکما،

سند ۲۹۶/۱۱۹۳۶) و جایگزین علی رضاخان گروسی شد (اسناد وزارت خارجه ایران، ۱۳۱۸، ص. ۱۲). وی در اواخر سال ۱۳۱۸ از گروس به سوی تهران حرکت کرد و نیابت حکومت را به لطفعلی خان گروسی واگذار کرد (مریوانی، ۱۳۹۱، ص. ۷۸). از سال ۱۳۱۹ تا اولین سال‌های بعد از انقلاب مشروطه آثار و مدارکی در مورد سالارالملک به دست نیامد. اما مشخص است که وی در این دوره ریاست فوج گروس را بر عهده داشته و بنا به فعالیت این فوج در ایالات مختلف کشور، می‌توان نتیجه گرفت که وی نیز در طی این مدت، در شهرهای مختلف جهت نگهبانی و پاسداری از آب و خاک این سرزمین، همراه با فوج گروس بوده‌است.

عبدالحسین خان در عصر مشروطه

در بحبوحه انقلاب مشروطیت مدرکی به دست نیامد که نشان دهد سالارالملک با مشروطیت مخالف یا موافق بوده‌است؛ اما آنچه که از وقایع حکمرانی وی به دست آمده، گویای این مطلب است که او چندان شخصیت مستبدانه‌ای نداشته و به نظر نمی‌رسد که مخالف جدی مشروطه بوده باشد. ضمناً در سال ۱۳۲۵ انجمنی برگزار شد و حکمرانان و درباریان مستبد به آن مجلس دعوت شدند تا سوگند وفاداری به مشروطیت یاد کنند (کلانتری باغمیشه، ۱۳۷۷، ص. ۱۲۹؛ کسروی، ۱۳۵۵، ج. ۲، ص. ۱۸۹). در میان شرکت کنندگان این مجلس نامی از عبدالحسین خان سالار الملک به میان نیامده است. این امر خود گویای این واقعیت است که وی مخالف سرسخت مشروطه نبوده و در جهت تضعیف آن هم اقدام موثری انجام نداده است تا به مجلس مذکور دعوت و سوگند وفاداری یاد کند.

ریاست نظمی

سالارالملک پس از انقلاب مشروطه اولین پست دولتی را که بر عهده گرفت ریاست نظمیته تهران بود. وی بعد از برکناری معتضد دیوان در سال ۱۳۲۶ برای دومین بار این سمت را عهده‌دار شد. از وقایع دوره ریاست وی مطالب و مدارکی به دست نیامد و منابع فقط به این نکته اکتفا کرده‌اند که پس از مدتی محمدعلی شاه برای تحت فشار قرار دادن

آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان، سالارالملک را برکنار و رضابالا که دست پرورده شخص شاه بود، به‌عنوان ریاست نظمیه منصوب شد (مختاری، ۱۳۲۹، ص. ۲۰).

فوج گروس و دفاع از ارگ سلطنتی عشرت آباد

سالارالملک در سال ۱۳۲۷ در هنگام تهاجم مشروطه‌طلبان برای تصرف تهران با فوج گروس مأمور حفاظت از ارگ سلطنتی عشرت آباد بود. وی و فوج گروس در مقابل حمله فاتحان تهران با تمام قدرت ایستادند و چنان دلیرانه جنگیدند که فاتحان را در تصرف ارگ سلطنتی دچار مشکل کردند و فوج گروس در این زمان ارگ را با تمام قوا در مقابل فاتحان تهران محافظت کرد (سالور، ۱۳۷۷، ج. ۳، ص. ۲۶۲۰). شاید برخی تصور کنند چون سالارالملک در جریان حمله فاتحان تهران در مقابل آنان به سختی ایستاد؛ پس او شخصی سلطنت‌طلب بود نه مشروطه‌خواه، اما در پاسخ باید ذکر کرد که وی شخصی نظامی بود و فرماندهی فوجی را برعهده داشت که وظیفه‌اش حفاظت از ارگ سلطنتی بود؛ از این‌رو، او به‌عنوان حافظ ارگ، وظیفه شرعی و قانونی خود دانسته تا مانع از تصرف ارگ توسط مهاجمین شود و در واقع این اقدام ادای وظیفه بود نه مخالفت در برابر مشروطه‌طلبان.

سالارالملک بعد از فتح تهران

بعد از فتح تهران سالارالملک به گروس برگشت و کاندیدای نمایندگی گروس در دوره دوم مجلس شورای ملی شد. وی در این انتخابات به‌عنوان نماینده گروس انتخاب شد اما در ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۸ شعبه پنجم مجلس شورای ملی به علت این‌که او در هنگام انتخابات دارای شغل نظامی بوده و سرپرستی فوج گروس را برعهده داشته است، اعتبارنامه‌اش را باطل کرد (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۳۲۹، جلسه ۲۳۶). پس از این اتفاق سالارالملک نامه‌ای به مجلس نوشته و درخواست کرد تا شخصاً در شعبه پنجم حضور یابد و توضیحات و مطالب خود را ارائه دهد. با درخواست وی موافقت شد. هنگامی‌که در مجلس حضور یافت، اقرار کرد که فوج گروس در تحت اداره او نیست و از طرف او سرتیپی با فوج به مأموریت فرستاده شده و در هنگام انتخابات،

جانشین وی همراه با فوج در کردستان مشغول به خدمت بوده است. وی در ادامه بیان می‌کند: «همان‌طور که اداره فوج به صورت موروثی در خانواده او قرار داشته، به همان شکل نیز در اداره او بوده است». سپس اعلام می‌کند که در این خصوص از وزارت جنگ هم تاییدیه دارد. نامه وزارت جنگ به مجلس شورای ملی ارسال شد با این مضمون که: «آقای سالارالملک؛ به طوری که در جواب مجلس شورای ملی نوشته شده، جناب عالی سر کرده این فوجید ولی دو سال است طهران هستید، قانیایان سرتیپ سرباز و با فوج مأمور کردستان و سر خدمت بوده و جناب عالی در آکتی وتیه (فعال) نبوده‌اید، شهر ربیع الثانی (از طرف وزیر جنگ امیر اعظم)».

گزارش شعبه پنجم مبنی بر ابطال اعتبارنامه سالارالملک در جلسه علنی مجلس در ۲۵ ربیع الثانی مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار گرفت. با اینکه او خود در مجلس حضور یافت و اقرار کرد که اداره فوج گروس در اختیار او نیست و نامه وزارت جنگ نیز گویای این مطلب بود که او در هنگام انتخابات اداره فوج را بر عهده نداشته است؛ اما نمایندگان مجلس بر این قضیه که او عهده‌دار فوج گروس نیست قانع نشدند و معتقد بودند که سالارالملک هنوز اداره فوج گروس را بر عهده دارد و فقط در این زمان فردی دیگر به جانشینی وی فوج را اداره می‌کرده است. از نگاه نمایندگان مجلس، وی هنوز یک فرد نظامی و مشغول به خدمت در نظام محسوب می‌شد؛ از این رو باز هم نمایندگان مجلس رای به ابطال اعتبارنامه او دادند (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۳۲۹، جلسه ۲۳۹) و سالارالملک نه در دوره دوم مجلس شورای ملی و نه در دوره‌های بعد از آن، هیچگاه به عنوان نماینده گروس به مجلس راه پیدا نکرد.

سالار الملک در جمادی الثانی ۱۳۳۰ از طرف عبدالحسین میرزا فرمانفرما برای اولین بار پس از انقلاب مشروطه به حکومت گروس رسید، اما در آن دوره بحرانی، نه تنها حکمران، قدرتی برای اعاده نظم در گروس نداشت؛ بلکه خود با برخی از اقداماتش زمینه بی‌نظمی و بی‌قانونی را فراهم کرد؛ به گونه‌ای که وی دستور داد هیچ یک از خوانین گروس مالیات خود را به اداره مالیه نپردازند؛ چرا که مالیات آنان توسط حکومت وصول خواهد شد. همین مسئله موجب اختلاف و درگیری میان سالارالملک و پیشکار مالیه

گروس شد. هر چه رئیس مالیه گروس از او تقاضا کرد تا مالیات وصول شده را به اداره مالیه تحویل دهد؛ اما سالارالملک هیچ‌گاه حاضر به انجام چنین کاری نشد. با ارسال گزارش‌ها و شکایات متعدد پیشکار مالیه گروس به مرکز، زمینه برکناری سالارالملک فراهم شد و او در اواخر جمادی الثانی ۱۳۳۱ از حکومت گروس معزول و به جای وی، مرتضی خان صدق الدوله به حکومت رسید (ساکما، سند ۲۴۰/۱۰۹۶۷، ص. ۸۰-۷۸).

حدود دو سال و نیم بعد، در آخرین روزهای سال ۱۳۳۳ با توجه به آشفتگی‌های منطقه و حضور نیروهای بیگانه در اطراف گروس، احمدشاه با نظر مساعد مستوفی الممالک، فرمان حکومت گروس را برای سالارالملک صادر کرد (همان، سند ۲۹۶۷۲۰۸۸۲، ص. ۱). به دنبال این فرمان، در اول محرم ۱۵/۱۳۳۴ آبان ۱۲۹۴ش حکومت گروس برای دومین بار پس از انقلاب مشروطه به سالارالملک واگذار شد. پس از چهار روز شاهزاده مقبل السلطنه (عبدالله میرزا همسر مفرح الدوله - خواهر سالارالملک-) از طرف وی به‌عنوان نایب الحکومه وارد گروس شد و اداره امور را بر عهده گرفت. سالارالملک پس از چند روز روانه گروس شد؛ اما به علت فصل سرما و برف نتوانست وارد گروس شود و در زنجان اقامت کرد؛ تا این‌که پس از ورود اردوی قزاق در هفتم اسفند (۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۴) وی نیز وارد بیجار شد (همان، سند ۲۴۰/۵۰۲، ص. ۷).

در آن ایام، کردستان و گروس در اوج بحران قرار داشتند. از یک طرف با طغیان و سرکشی برخی از ایلات و هجوم آنان به شهرها و روستاها روبه‌رو بودند و از طرف دیگر، قوای بیگانه در جنگ جهانی اول در برخی از مناطق غرب کشور مستقر شده بودند، در آن شرایط سخت، نه‌تنها سالارالملک قادر نبود تا بر اوضاع مسلط شود؛ بلکه با ورود قوای روس به گروس و تصرف بیجار توسط آنان، سالارالملک عملاً در امر حکومت بی‌کاره شد. تا اینکه در اواخر شعبان ۱۳۳۴، گروس به تصرف قوای عثمانی و نیروهای ملی ایران درآمد و دولت ملی ایران در کرمانشاه، مشیر السلطان حکمران سابق گروس را به‌عنوان حاکم، روانه بیجار کرد و سالارالملک توسط آنان از حکومت کنار گذاشته شد (مریوانی، ۱۳۹۵، ص. ۶۱-۵۷). در آن ایام دولت کما فی السابق سالارالملک را به‌عنوان حاکم گروس می‌شناخت و از نگاه آنان حکومت مشیرالسلطان

وجاهت قانونی نداشت و به رسمیت نیز شناخته نشد.

در بحبوحه جنگ، گروس به علت موقعیت راهبردی، اهمیت ویژه‌ای برای روسیه و عثمانی پیدا کرد، به طوری که بعد از تصرف مجدد بیجار توسط روس‌ها، حکومت گروس به یک نظامی از نیروهای بریگارد قزاق به نام محمدخان سپرده شد (روزنامه عصر جدید، ۱۳۳۴، ص. ۲). محمدخان نیز بلافاصله، سالار الملک را به عنوان نایب الحکومه خود انتخاب کرد تا با استفاده از نفوذ او و حضورش در بیجار، مانع از بدبینی مردم گروس نسبت به روس و قزاق شود (مریوانی، ۱۳۹۱، ص. ۱۳۸). در خصوص مدت زمانی که سالارالملک در زنجان اقامت داشتند لازم است این نکته مد نظر قرار گیرد که در این فاصله زمانی، بیجار بارها میان قوای روس و عثمانی دست به دست شد و در این مدت گروس بیشتر در اختیار قوای عثمانی بوده است و احتمالاً عدم حضور سالارالملک در گروس ناشی از جنگ‌های صورت گرفته میان قوای بیگانه و عدم تسلط بر گروس توسط نیروهای حکومتی و قوای روس بود نه به علت وجود برف و سرمای سنگین. با این تفاسیر، حضور سالارالملک در گروس در این مقطع زمانی، به دنبال تصرف منطقه توسط قوای روس صورت گرفت و هنوز دو سه ماهی از حکومت وی نگذشته بود که با پیشنهاد روس‌ها و به فرمان دولت مرکزی در ۲۴ شوال ۱۳۳۵/۲۲ مرداد ۱۲۹۶ش آقاخان سالار فاتح کردستانی به عنوان حکمران گروس منصوب شد (روزنامه ایران، ج. ۲، ص. ۱).

سالار الملک بعد از این تاریخ، هیچ‌گاه در پست‌های دولتی ظاهر نشد و بیشتر عمر خود را در عزلت و گوشه‌نشینی سپری کرد. تا این که در سال ۱۳۵۳/۱۳۱۳ش در منزل شخصی خویش واقع در پامنار تهران به مرگ طبیعی از دنیا رفت و در قبرستان امامزاده عبدالله در شهر ری به خاک سپرده شد (بسناس، ۱۳۸۰، ص. ۱۱۸).

نتیجه

عبدالحسین خان سالارالملک، با توجه به قدرت و نفوذ پدرش، حسنعلی خان امیرنظام گروسی، از دوره کودکی وارد حکومت و امور نظامی‌گری شد و خیلی زود سرهنگی فوج و نیابت حکومت گروس را به‌دست آورد. در سال ۱۳۱۰ با اینکه هنوز به مرز بیست سالگی هم نرسیده بود، از طرف پدر به نیابت حکومت کردستان و کرمانشاهان منصوب شد. در آن سال‌ها با وجود این‌که در راستای برقراری امنیت و آرامش در کردستان و کرمانشاه کوشید اما از آنجا که بسیاری از اقداماتش ناشی از غرور و جوانی بود؛ نه تنها چندان مثمر ثمر واقع نشد بلکه در بسیاری از اوقات موجب نارضایتی عمومی شد. در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۶ مجدداً از طرف پدر به نیابت حکومت ولایات ثلاث (ملایر، تویسرکان و نهاوند)، کرمانشاهان و کردستان منصوب شد. در آن ایام با اینکه عملکردش نسبت به گذشته بهبود یافته بود؛ اما هنوز فاقد معیارهای یک حکمران توانمند بود و اقداماتش هم‌چنان نارضایتی حسنعلی خان و بزرگان ولایات تحت امرش را به دنبال داشت. در سال ۱۳۱۷ به ریاست نظمیه کل کشور منصوب شد. او خیلی زود توسط مظفرالدین شاه برکنار شد. سپس چندین بار در سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۴ به‌عنوان حاکم گروس انتخاب شد و حتی در سال ۱۳۲۶ مجدداً به ریاست نظمیه کل کشور نیز منصوب شد؛ اما با توجه به شرایط زمان و افکار و سیاست‌های محمدعلی شاه، وی پس از مدت کوتاهی از این سمت نیز معزول شد. سالارالملک در سال ۱۳۳۵ برای آخرین بار حکومت گروس را بر عهده گرفت که دوره حکمرانی وی با اشغال گروس توسط بیگانگان در جنگ جهانی اول هم‌زمان شد و عبدالحسین خان خیلی زود از حکومت کنار گذاشته شد. از این تاریخ به بعد، از سیاست دور شد. کنار رفتن سالارالملک در حدود ۴۵ سالگی و پختگی تعجب برانگیز است و این سوال در اذهان ایجاد می‌شود که آیا وی توان حکومت‌داری در خود ندید و به اختیار از سیاست کنار کشید و یا اینکه بنا به مقتضیات و شرایط زمان، سیاسیون او را کنار گذاشتند؟ به‌نظر می‌رسد آنچه که او را از حکومت و سیاست در اواخر دوره قاجار دور کرد، کسالت و ضعف جسمی خود وی بود. البته در آغاز دوره پهلوی نه‌تنها

سالارالملک، بلکه تمامی افراد خاندان کبودوند به علت قرابت با خاندان قاجار، توسط حکومت پهلوی از حکومت و سیاست کنار گذاشته شدند. به طور کلی نتایج این تحقیق بیانگر این مطلب است که عبدالحسین خان تا زمانی که پدرش در قید حیات بود و از او حمایت می‌کرد، مناصب و جایگاه بالاتری در اختیار داشت و بعد از مرگ پدر و کاهش نفوذ او، مسئولیت‌های بزرگ و مناصب چندانی به وی محول نشد؛ از این رو وابستگی سالارالملک به قدرت و نفوذ پدر کاملاً آشکار و مبرهن است.



منابع

- اسناد وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۱۸): شماره کارتن ۱۰۲، شماره پرونده ۲.
- افشار، ایرج (۱۳۷۳ش). گزارش‌ها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیرنظام گروسی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- افضل‌الملک، میرزا غلامحسین خان (۱۳۶۱ش). افضل‌التواریخ. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران.
- بسناس، مه‌ری (۱۳۸۰ش)، زندگی‌نامه سیاسی اجتماعی حسنعلی خان امیرنظام گروسی. تهران: آوای نور.
- چرچیل، جورج پ (۱۳۶۹ش). فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزا صالح. تهران: زرین.
- روزنامه ایران. جلد‌های ۲ و ۳. از سال ۱۲۹۰ الی ۱۳۲۳ق. شماره ۱۱۱، ۲۴ شوال ۱۳۳۵.
- روزنامه عصرجدید (۱۳۳۳-۱۳۳۴). سال دوم. شماره ۱۲۰. ۱۹ رمضان ۱۳۳۴/۲۹ تیر ۱۳۳۵ش.
- ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران): شماره مدرک ۲۴۰/۱۰۹۶۷/۱۳۳۱؛ ۲۴۰/۵۰۲، تاریخ سند ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵؛ ۲۹۶/۲۰۸۸۲، تاریخ سند ۱۳۳۳؛ ۲۹۶/۱۱۹۳۶، تاریخ سند ۱۳۱۸.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۷ش). روزنامه خاطرات عین السلطنه، روزگار نیابت سلطنت ناصرالملک همدانی. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵ش). تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. به کوشش حشمت الله طبعی. تهران: امیرکبیر.
- سیفی فمی تفرشی، مرتضی (۱۳۶۲ش). نظم و نظمیة در دوره قاجاریه. تهران: یساولی (فرهنگسرا).
- غفاری، محمدعلی (۱۳۶۱ش). خاطرات و اسناد محمد علی غفاری نایب اول پیشخدمت باشی (تاریخ غفاری). به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: تاریخ ایران.
- غلامی، شهرام (۱۳۸۰ش). «زندگی و آثار حسنعلی خان امیرنظام گروسی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. راهنما: علی اصغر مصدق. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- کسروی، احمد (۱۳۵۵ش). تاریخ مشروطه ایران «تاریخ هیجده ساله آذربایجان». تهران: شرکت افست سهامی عام.
- کلاتری باغمیشه، میرزا ابراهیم خان (۱۳۷۷ش). روزنامه خاطرات شرف الدوله ۱۳۲۴-۱۳۲۷ه. به کوشش یحیی ذکاء. تهران: فکر روز.
- مختاری، پاشالواء (۱۳۲۹ش). تاریخ هفتاد ساله پلیس ایران. تهران: چاپخانه ارتش.

- مردوخ کردستانی، شیخ محمد (۱۳۵۳ش). تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ. سنندج: کتابفروشی غریقی.
- مریوانی، محمد (۱۳۹۵ش). نگاهی به تحولات گروس در جریان جنگ جهانی اول. سنندج: دانشگاه کردستان.
- _____ (۱۳۹۱ش). «خاندان حکومتگر گروس». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. راهنما: علیرضا ملایی توانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه.
- _____ (۱۳۸۲ش). بیجار در گذر زمان. تهران: نیک‌پندار.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی: دوره دوم، جلسه ۲۳۶، ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹؛ جلسه ۲۳۹، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹.
- ملکی، حسین (۱۳۷۰ش). تهران در گذرگاه تاریخ ایران. تهران: نشر اشاره.
- وقایع نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۱ش). حدیقه ناصریه و مرآت الظفر در تاریخ و جغرافیای کردستان. تصحیح محمد توکلی. تهران: توکلی.
- نشریه تربیت (۱۳۷۶ش)، شماره ۱-۲۱۱، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.
- یغمایی، اقبال (۱۳۴۷ش)، «امیرنظام گروسی»، مجله یغما، شماره دویست و چهل و پنجم، ص ۶۱۵ - ۶۲۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی